

فلسفه مدرنیته و نقش آن در تعلیم و تربیت*

دکتر خلیل سلطان القرائی**

E-mail:mstp@tabrizu.ac.ir

چکیده

در ساحت تعلیم و تربیت، خودباوری و اعتماد به قدرت تفکر و استنباط انسانی، بسیار ارزنده و یک امر بنیادی است. بدون این که از اهمیت ساحت‌های دیگر شناخت غفلت کرده باشیم، در این مقاله، به بیان اهمیت تعقل پرداخته‌ایم؛ تعقلی که بر مبنای فرهنگ و اعتقادات هر قومی، برای پیدا کردن راه‌حلها برای مسایل جدید و بهبود و مسرت‌بار کردن زندگی ضرورت دارد. به اعتقاد ما، مسایل تعلیم و تربیت در عصر حاضر، مسایلی هستند که از طریق سنتی محض، لاینحل می‌نمایند و اقتضا می‌کنند که راه‌حل‌های جدید، کشف و ابداع شوند. با حفظ سهم نگرش‌های گوناگون، به سهم عقل و مسئولیت‌پذیری، بیشتر توجه نموده‌ایم؛ زیرا در نظام تعلیم و تربیت ما نیاز به تفکر و استنباط و بالاخره خودباوری بیشتر از هر زمان دیگر ضروری می‌نماید.

واژه‌های کلیدی: تعقل، مسرت‌بار کردن زندگی، استنباط، خودباوری، عقلانیت.

* - تاریخ وصول ۸۴/۹/۸ تأیید نهایی ۸۴/۱۲/۱

** - دانشیار گروه علوم تربیتی دانشگاه تبریز

مقدمه

فلسفهٔ تحریر این مقاله، تحت عنوان «فلسفهٔ مدرنیته و نقش آن در تعلیم و تربیت»، معرفی کردن یک مکتب نیست که امروزه بیشتر ورد زبان‌هاست، مکتبی که از زمان فلاسفه‌ای چون فرانسیس بیکن و رنه دکارت آغاز شده و در قرون هفدهم و هیجدهم میلادی، نام روشنگری و عصر نور به خود گرفته و بالاخره در روزگار ما به عقلانیت و مدرنیته مشهور شده است؛ بلکه مراد ما بیان منافذ و رخنه‌هایی است که در تعلیم و تربیت ما به چشم می‌خورد و اثر تلاش‌های دلسوزانه و طاقت‌فرسای معلمان و متعلمین را تا حدودی به هدر می‌دهد.

هدف از طرح مدرنیته و عقلانیت این است که به بعضی از مبانی تعلیم و تربیت خود اشاره کنیم که بدون عقلانیت یعنی استدلال توأم با ایمان به توانایی عقل و تاریخ‌داری مطرح شده؛ در نتیجه سست‌بنیان و پا در هوا هستند و بدین جهت از تلاش‌های معلمان و دانشجویان نتیجهٔ مطلوب حاصل نمی‌شود.

محاسنی که از تحقق عقلانیت فی‌نفسه، بدون غفلت از ساحت‌های دیگر، انتظار می‌رود این است که هر انسانی امکان تحقق عقلانیت را در حیطةٔ تفکرات خود داشته باشد و بتواند به مرتبه‌ای از خودباوری برسد، (البته این خودباوری جز با تمرین و تاریخ‌داری حاصل نمی‌شود) تا طوعاً میل به تفکر پیدا کند و بخواهد بعضی از مشکلات خود را با نیروی تدبیر، به دست خود حل نماید. به عبارت دیگر، هر کس توانایی این مهارت را دارد که در مرتبهٔ خاص خود تفکر نموده، تصاویری از معنی و تفسیر حوادث و پیش‌آمدها را ترسیم نماید و خیر و شر، حسن و قبح و حق و باطل را به معیار و استنباط خود بسنجد و زندگی را تا حدودی با مدیریت خود ادامه دهد.

رنخه‌هایی که در بالا بدان اشاره نمودیم، از یک رخنهٔ اساسی منبعت می‌شوند و آن رخنهٔ اساسی عبارت از غیاب تفکر، تعقل و اندیشیدن است که منجر به کشف و استنباط می‌شود. مراد ما از تعقل همان تجلیات ذهنی انسانی است که در کتابهای

منطق قدیم معمولاً به صورتهایی غیر مسئولانه و بدون نشان دادن اهمیت آنها طرح می‌شوند؛ یعنی تصور، تصدیق و استدلال؛ در صورتی که تخمین‌ها و ارزش‌هایی که محرک افعال ما هستند از کیفیت تصور و تصدیق و استدلال هر کسی سرچشمه می‌گیرند.

با حصول همین تفکر و عقلانیت انسانی است که کم‌کم خودباوری به ظهور می‌رسد و انسان خود را از خیلی از قواعد و سنتهای دست و پاگیر رها می‌سازد و آزادی را تا حدود ممکن، برای خود فراهم می‌آورد. برای مثال، به جای گرفتاری در نقل‌قول‌ها و حاشیه‌نویسی‌های افراطی، بر تسلط و توانایی خود بر حوادث و موجودات تأکید و حاکمیت بر سیر تاریخی خود را تا حدودی کسب می‌کند (Barash, Temps de L'Etre, Temps de L'histoire, PUF) و در ساختن سرنوشت خود سهیم می‌گردد. بدین ترتیب نگرش‌های تازه‌ای نسبت به عالم پیدا می‌کند و ارزش‌های تازه و راه‌حلهای نو برای اندیشیدن و مسایل تازه در نظر می‌آورد. میدان هستی پر از امکانات لایتناهی است و با تفکر و عقلانیت می‌توان از آن امکانات به نفع خود، خصوصاً برای مسرت بار کردن زندگی، بهره‌مند گردید.

خوشبختانه، در معارف عرفانی، فلسفی و ادبی ما تئوری‌های پراکنده ولی فراوان و بی‌نظیر که ناظر به پیچیدگی‌های مختلف زندگی هستند، به طور معجزه‌آسایی مطرح شده‌اند؛ به نحوی که اغلب فکرهای تازه‌ای را که در جهان مطرح می‌شود، به نحوی و به صورتی در این گنجینه‌های ارزنده ادبیات عرفانی می‌توان پیدا کرد. ولی آن نظریه‌ها در صحنه‌های عملی به صورت منسجم متحقق نشده‌اند. بدین جهت، امروزه، بیشتر نیازمند روش‌های عملی و شیوه‌های تحقق فرضیه‌ها و نظریه‌های مزبور در صحنه واقعیت و تجربه هستیم. این نظریه‌ها و توصیه‌ها در حد توان هر کس به صورت محدودتری قابل تحقق هستند که نمونه‌های آنها را نیز مشاهده می‌کنیم؛ ولی برای دوام و گسترده‌گی

بیشتر این فرضیه‌ها در صحنه عمل، جامعه مصمم و حامی سیاسی و اقتصادی نیز ضرورت دارد.

همچنین کسانی که ابتدا به تحقق عقلانیت و علوم تجربی در جامعه خودشان همت گماشته‌اند، به نتایج ناخواسته آنها نیز گرفتار آمده‌اند. یعنی علم و عقلانیت آنها به روحیه تسلط‌جویی و تصاحب‌طلبی بیشتر گرایش یافته است به نحوی که دچار تک‌ساحتی‌بودن شده‌اند ولی در عصر حاضر متوجه هستند که تأکید بر اهمیت افراطی یک ساحت موجب غفلت از دیگر ساحت‌های شناخت و علایق انسانی می‌گردد؛ از این رو امروزه دیگر علوم تجربی و تعقل به عنوان تنها اصل مورد توجه نیست.

در واقع گرفتاری در یک ساحت به خصوص، مثلاً علوم تجربی و عقلانیت، سبب می‌شود دریچه‌های مختلف لقا با عالم به روی ما بسته شود؛ مثلاً قلمرو ادبیات، هنر، اخلاق و دین‌باوری در پرده کتمان باقی مانده و از اهمیت بیکران آنها بهره‌ای حاصل نشود. مانند کسی که به داده‌های یکی از حواس خود، مثلاً شنوایی، خیلی اهمیت بدهد و از داده‌های حواس دیگر غفلت نماید.

این مطلب را نیز باید یادآوری کنیم که توجه به معنویت در سطح عالی و افراطی و غفلت از علوم تجربی و عقلانیت، کم‌کم در خود معنویت رخنه ایجاد می‌کند و آن را سست بنیان می‌سازد؛ زیرا معنویتی که بر علوم تجربی و عقلانیت لازم مبتنی نباشد، نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای انسانی باشد و از بین می‌رود.

بنابراین، هدف ما از مطرح کردن مدرنیته، نشان دادن آرزومندی ما به برطرف کردن رخنه‌ای است که به دلیل عدم توجه به علوم تجربی و عقلانیت در حوزه معنویت ایجاد می‌شود، و ارزش و اعتبار والای آرا و نظراتی را که حکما، فضلا، شعرا، عرفا و حتی اصحاب اخلاق مطرح نموده‌اند، بی‌رونق می‌سازد.

نقش مدرنیته در تعلیم و تربیت

تصاویری که انسان از خوشبختی، نجات و رستگاری در این جهان پیدا می‌کند، خط‌مشی او را در زندگی و در مسیر تعلیم و تربیت ترسیم می‌نمایند. از طرف دیگر انسان در جستجوی خوشی و رفاه و مسرت خاطر است و می‌خواهد بلایا و دردها و نگرانی‌ها را از خود دور کند؛ اما رسیدن به این آمال، روش‌های گوناگون را اقتضا می‌کند.

بنابراین انسان در طول تاریخ، تجارب گوناگونی را خواه به اراده خود و خواه به تحمیل اوضاع و احوال اجتماعی در بوتۀ آزمایش قرار داده و به نتایجی رسیده است. نتایجی که انسان با تکیه بر عقل و استدلال خود و با عزل نظر از امور ماورای این عالم و با شناخت قوانین عالم طبیعت به دست آورده، اساس مدرنیته را به وجود آورده‌اند. روحیه و تفکری که این تلاش‌ها و نگرش‌ها را به وجود آورده، فلسفه روشنگری نامیده شده است.

مدرنیته، روحیه اعتقادی است که در سیر تاریخ، و پس از طی مراحل و تجارب گوناگون در افکار انسان پیدا شده است. خصوصیت این اعتقاد بر این مبنا است که انسان بر حل مشکلات خود تواناست و عقل حلال این مشکلات است. و انسان می‌تواند سرنوشت خود را بسازد. «مدرنیته می‌خواهد نوعی وضوح و شفافیت را که تنها عقل قادر به ارائه آن است، به عرصه حیات انسانی ارزانی دارد»، (نویسندگان مدرنیته و مدرنیسم: ۷)

در این نگرش، احوال دنیا بر طبق قوانین خاصی جریان می‌یابد و حوادث و وقایع گوناگون در بوتۀ امکان قرار می‌گیرند و قوانین حاکم بر آنها قابل کشف‌اند و رمزی ورای این عالم وجود ندارد. ویژگی شاخص مدرنیته، امکان تحولات دائمی است. مدرنیته، اعتقادات خود را به عنوان جریان‌اتی سیال، گذرا، متغیر، غیرثابت و غیرقطعی تلقی می‌کند. (همان: ۲۷) و به توقف در هیچ مرحله‌ای راضی نیست.

مبنای مدرنیته

اساس نوگرایی و تجدد، تعقل و استدلال قوی انسانی است؛ مراد از استدلال قوی، استدلال‌هایی هستند که فعلاً دلیلی بر رد آنها به نظر نمی‌رسد و مفید بودن آنها لااقل برای گروهی خود را در ضمن تجربه نشان می‌دهند؛ ولی در هر حال قابل تجدید نظر و دگرگونی هستند.

یکی دیگر از ارکان مدرنیته تفسیر مسایل و حوادث جهان بر طبق قوانین حاکم بر این عالم و عدم استمداد از قوای مافوق این جهان می‌باشد. به عبارت دیگر، به نظر پیروان این مکتب، رمزی غیرقابل کشف وجود ندارد. مبانی این نگرش لااقل بر پنج اصل مبتنی است:

الف - ما در جهان حضور داریم. جهان ما جهان امکانات است. نوع اتفاق و واقع شدن حوادث، مقدر و ثابت و لایتغیرند.

ب - عقل انسانی، قادر به حل مسایل گوناگون و توانا به خلق و کشف امکانات است.

ج - انسان غیر از خود و جوامعی که به وجود آورده یار و یآوری برای بهبود زندگی خود ندارد.

د - صورت قوانین حاکم بر عالم، ثابت است؛ ولی محتوای آن قوانین همواره در معرض دگرگونی است. کشف و قبول آن قوانین مبنای آزادی انسان است. ما تحت سیطره مقدرات زندگی می‌کنیم «اگر از این ضرورت پیروی کنیم، کاملاً آزاد خواهیم بود». (راجراسکرتن، ۱۳۷۶: ۹۹)

ه - مقتضای عقلانیت جدید (تجدد) به حساب آوردن چیزهای قابل محاسبه و صرف نظر کردن از امور غیر قابل کنترل است. (داوری اردکانی، سنت و تجدد: ۳)
عواقب و نتایج عملی چنین اصولی، بی‌شمار است که همه را نمی‌توان احصا کرد. به طور کلی می‌توان گفت انسان با تکیه بر تفکر و فلسفه مدرنیته، پیشرفت‌های

شایانی کرده است. تکنیک و صنعت، توسعه و پیشرفت؛ یعنی ازدیاد آگاهی‌های انسان بر توانایی‌های خود و کشف امکانات تازه، یا خلق آنها و استفاده از عالم طبیعت برای قدرتمندی و شادابی، سرمایه‌گذاری و بهره‌مندی از لذایذ دنیوی و لذت بردن از زندگی، گردش، موسیقی و تغذیه صحیح، از نتایج تجددگرایی است. البته خود تجددگرایی، فی‌نفسه و بالضروره زندگی را لذت‌بار نمی‌کند؛ ولی دستاوردهای آن بهره‌مندی از لذایذ مادی و معنوی را ممکن می‌سازد.

نتایج ناخواسته مدرنیته نیز همواره خود را ظاهر می‌سازند؛ زیرا پیشرفت تکنولوژی گاهی به اموری منتهی می‌شود که برای به دست آوردن منافع و برتری، به ظلم و ستم و استثمار و استعمار متوجه می‌شود و برای حفظ منافع از کشت و کشتار نیز ابائی ندارد. جنگ‌های بین‌المللی، اسلحه‌های کشتار جمعی، حقیر شمردن انسان‌های غیربیشرفته و جوامع توسعه نیافته ... از نتایج نامطلوب مدرنیته‌اند. اما کدام امری در این جهان بر اطلاق است و همواره بر یک نسق جریان می‌یابد؟ هر واقعه ممکن است جنبه‌های مفید یا مضر بودن را در موقعیت‌های مختلف ظاهر سازد.

ظهور مدرنیته و تجددگرایی یک امر تاریخی است؛ یعنی به مرور ایام و سیر تدریجی به نتایجی رسیده و نام مدرنیته به خود گرفته است. مدرنیته امری نیست که دفعتاً در یک جامعه ایجاد شود. مدرنیته وقتی آغاز می‌گردد که اصول پنجگانه‌ای که مطرح گردید در اعتقاد و باورهای اصحاب مدرنیته رسوخ کرده، و به نوعی قطع رابطه با سنت‌های غیرمفید، ظاهراً و باطناً منتهی شوند. به هر حال مدرنیته امر دفعی و ناگهانی نیست.

اگر کسی به تحقیق و پژوهش علاقه‌مند است یا گردش و تفریح را دوست می‌دارد و یا عادت به تجسس و فضولی دارد، مسلماً ظهور این احوال دارای تاریخ است. به عبارت دیگر، با تصاویر و ارزش‌های ذهنی صاحب آن خوی‌ها مطابقت دارد. نمی‌توانیم کسی را بلافاصله و با نصیحت به پژوهش یا گردش متمایل کنیم؛ مگر اینکه

به مرتبه‌ای از آگاهی و فهم رسیده باشد. تعلیم و تربیت زمان می‌خواهد؛ عجله‌بردار نیست؛ نیازمند ازدیاد معلومات، استنباط و محیط عملی با امکانات خاص آن است. با ایمان سست و گذرا و باطنی لرزان و مذبذب، پیشرفت حاصل نمی‌شود. مدرنیته بر فهم و باور صریح عقلانیّت عمومی مبتنی است.

مدرنیته و پست مدرنیته در تعلیم و تربیت بر این مبنا استوار هستند که ما در موقعیت امکانی زندگی می‌کنیم؛ بدین معنی که هر حالتی داشته باشیم، غیر از آن نیز ممکن است و در یک حال عادی ماندن، محروم شدن از مشاهده افق‌های تازه و بی‌بهره ماندن از آن‌هاست. صاحبان این فکر اگر به تقدیر یا به بیان خود آن‌ها، به وجود قوانین ثابت نیز معتقد باشند، قالب‌ها را توخالی می‌دانند و محتوای آن‌ها را به عقل و تدبیر خود دگرگون می‌سازند. برای مثال انسان، بالضرورة تصمیم می‌گیرد اما موضوع تصمیمات انسانی به تدبیر خود او رقم می‌خورد.

در اساس این نگرش دگرگونی و تحوّل حاکمیت دارد. اما تعلیم و تربیت هدف‌های کلی و شخصی هم دارد؛ مخصوصاً اصلی‌ترین هدف آن، بهبود زندگی و مسرت‌بار کردن آن است. برای مثال بنیانگذار فلسفه عصر جدید رنه دکارت در کتاب روش گفتار همواره به مسئله خوشبختی انسان، شفای بیماران و چاره دردها و ضعف پیری توجه نموده است. در واقع دکارت همیشه به یک هدف عملی عنایت داشته است.

از طرف دیگر آنچه ما می‌دانیم در برابر آنچه باید بدانیم خیلی ناچیز است. به همین جهت مدرنیته عبارت از نوآوری و تحوّل در تمام جوانب از جمله در برنامه‌ها، کتاب‌ها، روش‌های تدریس، رفتارها، ساختمان‌ها، رفتار معلمان، نگرش به دانش‌آموزان، دانشجویان، تصویرسازی‌های جدید از جهان و انسان‌ها و بالاخره نوآوری در هدف‌های کلی آموزش و پرورش است. به هر حال انکشاف آنچه نیست همواره ضرورتی برای گذر از وضع موجود می‌باشد. بدین جهت هدف این است که انسان دائماً کشف شود و استعداد‌های او به منصفه ظهور برسند.

حاصل چنین نگرشی، طرد ایستایی، تکرار و تبعیت از یک عادت خاص است که راه انکشاف را به روی انسان می‌بندد. بدین ترتیب «تجدد پدید آمدن شرایط و امکان کوشش و تدبیری است که بشر با غفلت از هر قدرتی و رای قدرت بشری و مرجعی غیر از خود، برای تحکیم موقع خود در عالم و در طبیعت و سامان دادن به امور زندگی به خرج داده است». (داوری اردکانی، سنت و تجدد: ۳) وگرنه، همیشه و همواره همه مردم می‌دانسته‌اند که آزاد بودن بهتر از برده بودن است و داشتن غذا و مسکن و وسایل راحت با عدم آن‌ها برابر نیست و این قبیل آگاهی‌ها الزاماً به ظهور مدرنیته منتهی نمی‌شوند. «در حقیقت، تجدد، نگاه تازه بشر به خود و به عالم و یافتن امکان‌های تازه‌ای در وجود خود و عالم است. با این نگاه، بشر در خود قدرت و اراده تصرف و تغییر در همه چیز را دیده و عالم متجدد با این اراده بنا شده است» (همان).

در ساحت تعلیم و تربیت همواره باید این سؤال مطرح شود که این اراده چگونه به وجود آمده است؛ چرا همه مردم دنیا به این مرحله نایل نمی‌شوند. حتی زمانی که برای آنها برنامه‌ای تنظیم می‌شود در عمل به جایی نمی‌رسد. بنابراین اساس تعلیم و تربیت در مدرنیته باید بر بنیان اراده و اعتقاد به قدرت بشر برای حل مشکلات خود ایجاد شود. این هدف جز با همکاری حکومت، آگاهی و انتقاد مردم به دست نمی‌آید. اما باز هم این سؤال مطرح می‌شود که چگونه در غرب این نوع تفکر و تصویر از زندگی به وجود آمده است و اعتقاد عامه چگونه عوض شده است؟ به نظر می‌آید پیشوایان معتقد و نخبگان مؤمن و عامه به تنگ آمده از بد آمد روزگار و ناکار آمدی مدیریت‌ها، دلایل اصلی تحوّل باشند.

در این صورت تکلیف انسانها با سنت و گذشته خودشان چگونه خواهد شد تا اجازه تحوّل به سوی احوال تازه عملی گردد؟

به همین جهت در تعریف مدرنیته نوعی تعارض ظاهر می‌شود. زیرا از طرفی، اصل امکان خاص موقعیت انسانی در هیچ مرحله‌ای اجازه توقف نمی‌دهد و هیچ

مرحله‌ای را نهایی نمی‌داند؛ از طرف دیگر عادت کردن به موقعیت‌های جدید و خروج از سنت، کاری ساده نیست. به هر حال آمادگی به قبول دگرگونی‌ها و ایجاد تحولات از هدفهای تعلیم و تربیت است. مراد از دگرگونی‌ها پیدا کردن نگرش‌های تازه، راه‌حل‌های نو و ابتکارات در زمینه‌های گوناگون است. در واقع راه تازه یافتن، عبارت از فهمیدن و درک روابط تازه بین اشیاء و اشخاص و کشف و خلق امکانات تازه است و گرنه صرف دگرگونی خالی از هدف، دور از شأن انسانی است و این تحوّل است که نظام جهانی خواه ناخواه بر انسان تحمیل می‌کند، اما آنچه مهم است هدایت هدفمند تحولات است.

مارتین هیدگر اعتقاد دارد کسانی که خود را به جریان اجتماعی بی‌نام و نشان تسلیم می‌نمایند و با فرار به عالم «اوی ناشناخت on» برای کتمان بار تناهی خاصّ خویش به صورت غیر اصیل زندگی می‌کنند؛ یعنی دیگران از جانب او تصمیم می‌گیرند و او تدبیری در باب سرنوشت خود ندارد و یا با همان تناهی و فناپذیری مصمّانه مقابله کرده و از امکانات موجود بهره می‌گیرند به صورت اصیل زندگی می‌نمایند. (Jeffrey Andrew Barash, 1995: p101) به هر حال، انسان یک وجود حاضر در جهان است. به عبارت دیگر، هیدگر مسئله تناهی انسان یا مرگ را وسیله توجّه به امکانات تلقی می‌کند و کسانی را که هدایت امور خود را در برابر یک جبر گزیرناپذیر بر عهده می‌گیرند، انسان‌های اصیل می‌شمارد.

در واقع خاصّیت اصلی مدرنیته، راه یافتن است نه ایستادن. البته این راه رفتن، ارادی و با استنباط و کشف و فهم انسانی تحقق می‌یابد. موقع حرکت توأم با تأمل، آزادی ظاهر می‌گردد؛ زیرا شخص از هر حالی که دارد خارج می‌شود و خود را در احوال تازه قرار می‌دهد. مسلماً این احوال محاسن و معایب و مشکلات خاصّ خود را دارد.

مشکلات و مسایل مدرنیته در تعلیم و تربیت

پذیرفتن نوآوری و مدرنیته در عمل کار آسانی نیست و صرف خواستن این امر موجب تحقق آن نمی‌شود. برای تحقق این امر، روش‌های مناسب و تمرین‌هایی لازم است. برای مثال، برای عادت به تلاش یا عادت به صبر و عادت به کشف و ابتکار، باید تمرینات خاصی را انجام داد. ابتدا باید مؤمن بود که این هدفها در بوتۀ امکان قرار دارند. برای پذیرفتن این امکان نیز باید ضرورت تاریخی اتفاق بیفتد و انسان خود به اهمیت آن ضرورت در جامعه‌ای که زندگی می‌کند آگاهی یابد و سیاست کلی مملکت و روحیۀ جامعه به این تحوّل گرایش داشته باشد.

اکنون نوبت معلّمی است که در کلاس تدریس می‌کند؛ او نیز باید مؤمن به تحوّل باشد و خود را دائماً با معلومات و اعمال تازه در برابر متعلّمین آراسته سازد. البته این اعمال نباید تنها در کلاس و آن هم به صورت تصنعی و به خاطر دانش‌آموزان باشد، بلکه باید آمیخته با ایمان باطنی، اقتضای اجتماعی و تکامل تاریخی باشد. به هر حال مدرنیته مراتبی دارد و برای قبول تجدد، تمرین روش‌دار لازم است. سیاست‌گذاران تعلیم و تربیت باید خطّ مشی کلیّ آن را ترسیم و در تألیف و تدوین کتب درسی آن را منظور کنند. جامعه‌ای که به تنبلی و مصرف افراطی عادت کرده، با اسطوره و افسانه و عدم قبول مسئولیت، کارهای خود را سامان می‌دهد، ظاهراً تحوّل می‌یابد ولی در باطن متحوّل نخواهد شد. مانند کسانی که ظاهراً خود را با لباسهای نو می‌آرایند ولی در فکر آنها اثری از تازگی و ابتکار نیست.

آن منافق مشک بر تن می‌نهد
روح را در قعر گلخن می‌نهد
بر زبان نام حق و در جان او
گنده‌ها از فکر بی‌ایمان او

(مولوی: ۲۶۸/۲-۲۶۹)

یا:

بر زبان الحمد و اکراه از درون
از زبان تلبیس باشد یافسون

(همان: ۱۷۳۷/۴)

همه این احوال باید منبعث از پذیرش توانایی انسان به نوآوری و تبعیت از عقل مستقل و طبیعی باشد. در این صورت لازم می‌آید انسان در ارزش‌های سنتی و عادی خود در باب نیک و بد، زشت و زیبا، حق و باطل، مدام تجدید نظر نماید و از آنچه مانع ابتکار و نوآوری است و در جریان تاریخ نقش خود را نشان داده، اعراض نماید. تشخیص راه جدید از راه متداول و قبول ایجاد تحوّل به عنوان یک امر خیر با معیار استدلال عقلانی، خود به خود حاصل نمی‌شود. انسان باید این تشخیص را با شهود و بینش به دست آورد. بهتر است بگوییم جامعه به مرور ایام خیر خود را در تحوّل می‌یابد. تحوّل که الزاماً خود را بر جامعه و انسان تحمیل می‌کند.

در واقع انسان راهی جز قبول تحوّل و دگرگونی ندارد. منتها قصد مدرنیته این است که انسان خود مسیر این تحوّل را ترسیم نماید و اعمال خود را برای نیل به مقصدی که هر لحظه نو می‌شود، ارائه دهد. این مطالب در سنت ادبی و عرفانی ما روزگاری مطرح شده، ولی مغفول مانده است :

جهان کلّ است در هر طرفه العین عدم گردد و لایقی زمانین
دگر باره شود پیدا جهانی به هر لحظه زمین و آسمانی
(الهی اردبیلی، ۱۳۷۱: ۲۸۱)

* * *

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما بی‌خبر از نو شدن اندر بقا
عمر همچون جوی نو نو می‌رسد مستمری می‌نماید در جسد
آن ز تیزی مستمر شکل آمدست چون شرر، کش تیز جنبانی به دست
(مولوی: ۱۱۴۴/۱ - ۱۱۴۶)

تجدّد و تحوّل در تمام شئون زندگی و نحوه هستی ساری و جاری است و حتی در باب ارزش‌ها، خیر و شر، زیبا و زشت، حق و باطل نیز مسئله نواندیشی مطرح

می‌شود. درک و ایجاد و تحمل ارزش‌های تازه مقدراری صبوری و علم می‌خواهد که آن نیز از آگاهی و علم به هدف‌های جدید ناشی می‌شود. عدم قطعیت داده‌های علمی و نسبت معرفت، سبب پیدایش نظریه‌های تازه می‌گردد و مسئله ابطال‌پذیری در قلمرو علمی، موجب ظهور نگرش‌های جدید می‌شود. این احوال نیز حاصل عقلانیتی است که تعقل را در محدوده‌های خاصی گرفتار نمی‌سازد و از مطلق‌نگری پرهیز می‌نماید.

آثار روانی مدرنیته

از نتایج مدرنیته ظهور تساهل و مداراست تا به همه، حق زندگی، اظهارنظر و انتخاب نگرش‌های تازه و ارزش‌های نو داده شود. مسئله دگرگونی ارزش‌ها حالتی است که در جامعه کنونی ما مطرح است. زیرا بین ارزش‌های سنتی و ارزش‌های نو و ما بین نگرش‌های جوانان و کهنسالان اختلاف و نزاع درگرفته است. استدلال جوانان برای توجیه احوال خود برای بزرگسالان خوشایند و قابل قبول نیست.

آیا این فداکاری و پیشرفت و این تأمل و عقلانیت ممکن است پدید آید تا بزرگسالان با تساهل و تعامل، احوال جوانان را قابل قبول، قابل تحمل و قابل تفسیر تلقی نمایند. به هر حال تغییر در احوال خاص جوانان امری ناگزیر و اجتناب ناپذیر است. ملاحظه می‌شود که روابط دختر و پسر، طرز لباس پوشیدن، طرز زندگی مشترک، نوع آرایش و ارزش‌های آنان دگرگون شده‌اند. آیا تصاویری که از این دگرگونی‌ها در ذهن بزرگسالان ایجاد می‌شود، باطناً مورد قبول آن‌هاست یا با اکراه و اجبار تسلیم آن می‌شوند؟ آیا ما آمادگی داریم تا از روی ایمان باطنی قبول کنیم که جهان آکنده از امکانات است؟ و آیا روش‌های کشف و استفاده از این امکانات و حوصله این کارها در ما به وجود آمده است تا هدف اساسی‌تری را نیز دنبال کنیم که عبارت از به دست آوردن آزادی و مسرت بار کردن زندگی با ایجاد توانایی در عمل و کشف استعدادهاست؟ علامت تحقق باطنی و ذهنی این احوال این است که در تمام شئون زندگی خودمان

خیرها، زیبایی‌ها و حق‌های تازه پیدا کنیم. یعنی در باب معنی خیر و شر و حق و باطل نسبت به موقعیت‌ها، تجدید نظر دایمی داشته باشیم.

برای مثال ساحت ادبیات را در نظر می‌آوریم که شعرا و نویسندگان منظرهای تازه، تصاویر و تشبیهات نو کشف و خلق می‌کنند که همگی نسبت به سابق تحول اساسی پیدا نموده‌اند. خوشبختانه ادبیات ما آکنده از این نوآوری‌ها است. حتی گاهی اموری که به زشتی و ناپاکی معرفی شده‌اند در باب آنها نیز منظرهای تازه کشف کرده‌اند.

ندانم کجا دیده‌ام در کتاب	که ابلیس را دید شخصی به خواب
به بالا صنوبر بدن همچو حور	چو خورشیدش از چهره می‌تافت نور
فرا رفت و گفت ای عجب این تویی؟	فرشته نباشد بدین نیکویی
تو کاین روی داری به حسن قمر	چرا در جهانی به زشتی سمر
شنید این سخن بخت برگشته دیو	به زاری برآورد بانگ و غریو
که ای نیکبخت این نه شکل من است	ولیکن قلم در کف دشمن است

(سعدی، بوستان، باب اول، حکایت دوم)

در ادبیات سایر ملل نیز چنین تعبیرات تازه‌ای به وجود آمده است: شیطان بودلر (CHARLES Baudelaire) نویسنده و شاعر فرانسوی، (۱۸۶۷-۱۸۲۱) جنبه‌های گوناگون دارد. نخست آنکه پیشوای «یاغیان جهان» و آیت «انکار و اعتراض» است. وی اوّل کسی است که «نه» گفت و در برابر آنچه نمی‌پسندید گردن افراخت. (شارل بودلر، ۱۳۴۱: ۲۲)

خوشبختانه پیدا کردن منظره‌های تازه، طلیعه و دلیل بسیاری بارزی است بر این که نگرش شعرا و نویسندگان در باب ذات انسانی در ادبیات عرفانی بسیار متحول و پذیرای هر نوع تفسیر تازه است. این نوآوری در ادبیات ایرانی نوید می‌دهد که افکار سازنده و خلاق می‌توانند در تمام جنبه‌های زندگی ساری و عملی گردند.

به عبارت دیگر تجدد و نوآوری در ساحت‌های اقتصادی، کشاورزی، تعلیم و تربیت و فناوری و اخلاق نیز قابل عملی شده است. اما مشکل بزرگ به کار انداختن این خلاقیت در عمل و در ساحت‌های دیگر است. آیا روحیه و زمینه تاریخی و نه تقلیدی برای نوآوری و خلاقیت در معلمین ما حاصل شده است؟ به عبارت دیگر ایمان و اعتقاد باطنی به امکان خلاقیت و ضرورت آن در جو فکری و فلسفی ما به وجود آمده است؟ حتی در باب انقلاب مشروطه که گاهی به تجددخواهی از آن یاد می‌شود، می‌توان سؤال کرد که آیا آن تجددخواهی، یک حالت تقلیدی و ظاهری بوده یا با مبانی درونی و ایمانی همراه بوده است.

به هر حال در این مقام، تأملی کارشناسانه و برنامه‌ریزی دقیق و کمال تاریخی لازم است. این امتیاز و عطیه ذاتی در انسان وجود دارد که خلّاق باشد؛ یعنی از امکانات موجود احوال تازه‌ای بسازد یا کشف کند و هیچ راهی را آخرین راه تلقی نکند و هیچ وضع موجودی را آخرین حالت تصوّر ننماید. استعداد خلّاقیت در نزد ایرانیان به خصوص در زمینه ادبیات مخصوصاً در باب شعر به تحقق رسیده است و مایه امیدواری و خودباوری را در سایر زمینه‌ها نیز فراهم می‌آورد.

در طریق آموزش و پرورش، اولین قدم در راه به کار انداختن خلّاقیت دانش‌آموزان و دانشجویان این است که هیچ وقت جانشین آن‌ها نشویم و کارهایی را که آنها باید انجام دهند و تمرین نمایند ما نباید انجام دهیم. به هنگام پرسش از آن‌ها به زودی خودمان پاسخ نگوئیم و حوصله شنیدن پاسخ‌های آن‌ها را داشته باشیم. حتی در محیط خانواده نیز هر کاری که بچه‌ها خود می‌توانند انجام دهند و لذت ببرند، نباید بزرگسالان به قصد کمک و دلسوزی جانشین آن‌ها بشوند.

بیان این مطلب به صورت نظری امری است که از لحاظ ذهنی ظاهراً قابل پذیرش و حتی قابل تحسین است، ولی در عمل، انسان نمی‌تواند معیارهای سنتی و روش‌های عادی خود را به آسانی ترک کند و راه تازه‌ای پیدا کند و آن را بپذیرد. زیرا در

تصمیم‌گیریهایی خود هنوز به خودباوری و مسئولیت‌پذیری و همت و ریسک نرسیده است؛ چه بسا صادقانه نیت طی این راه را هم ندارد. بدین جهت ارزش‌های حاکم سنتی گاه و بی‌گاه بروز و ظهور پیدا می‌کنند و در این صورت، انسان دچار تعارض ذهن و عین می‌گردد. یعنی از لحاظ ذهنی و سهل‌انگارانه چیزی را می‌پذیرد، ولی در عمل به خاطر نداشتن قصد و نیت مؤمنانه از قبول و اجرای آن در لحظات گوناگون زندگی خود را معاف می‌سازد و عاجز می‌ماند و تسلیم تقلید و عادت می‌شود.

در سپهر مدرنیته، هر انسانی می‌تواند در جستجوی راه‌های تازه باشد؛ زیرا قبول کرده و ایمان آورده که جهان، جهان امکانات است و خودباوری و اعتقاد به توانایی عقل انسانی برای حل مشکلات جایگزین خیالات واهی شده است. می‌توان گفت «از هزاران گوشه و کنار، راه به انسان نشان داده می‌شود» (قهرمانی، ۱۳۸۱: ۱۰۲) چون انسان سالم هرگز خالی از هدف و آرزو نیست، بدین جهت غم این هدفداری او را وادار به جستجوی راه‌حل‌ها می‌نماید و نیاز به عقلانیت و مسئولیت‌پذیری ظاهری می‌شود. بنابراین در این احوال، مشاهده کردن مشکلات همراه با گرایش به حل آن‌ها و نیل به هدف، فرضیه‌های تازه‌ای را در ذهن انسان خلق می‌کند. مهم این است که دانشجوین و دانش‌آموزان بر این اصل اعتقاد پیدا کنند که جهان ما آکنده از حوادث ممکن است و با انتخاب هدف‌ها، غم نیل به آنها ما را وادار به ترسیم راه‌حل‌ها، یعنی ساختن فرضیه‌ها، و طی طریق می‌کند. زیرا قبول عقلانیت، خودباوری و اعتقاد به توانایی انسانی نیز پشتوانه معنوی ماست.

مدرنیته و عقلانیت

عقلانیت تنها اعتقاد به توانایی عقل و قادر بودن انسان برای حل مسایل نیست. به عبارت دیگر مراد از عقلانیت تنها توجه به عقل نظری یعنی قدرت تصور و تصدیق و استدلال نیست؛ بلکه جنبه‌های عملی هر فکری نیز مد نظر است. این تعبیر از عقلانیت

یا مدرنیته، خالی از جنبه‌های صلاح عملی نیز نیست. البته بهره بردن از عمل دفعتهاً به دست نمی‌آید، همانطوری که قبلاً یادآوری کردیم، جوانان باید خود مصمم به حل مشکلات خود باشند و در این راه تمرین دائمی لازم است و نباید به عنوان کمک به آن‌ها اجازه فعالیت را از آن‌ها سلب کنیم و خود به حل مشکلات آن‌ها اقدام کنیم.

فلاسفه اثرگذار، همواره به توانایی عمل توجه داشته‌اند. بدین ترتیب به تجربه نیز خیلی اهمیت قایل شده‌اند. با اینکه بحث‌های نظری و کلیات زیربنایی برای زندگی معلومات مفیدی به دست می‌دهند، ولی در کنار و ضمن آنها می‌توان «یک فلسفه عملی نیز قرارداد که قوت تأثیرات آتش، آب، هوا، ستارگان، افلاک و همه اجسام دیگر را که بر ما احاطه دارند معلوم کند. به هر حال معلومات خود را باید برای فوایدی که در خور آن می‌باشد به کار بریم.» (فروغی، ۱۳۷۱: ۱۶۴/۱)

در واقع «مقتضای عقلانیت جدید (تجدد) به حساب آوردن چیزهای قابل محاسبه و صرف‌نظر کردن از امور غیر قابل کنترل است...؛ ولی نمی‌توانیم عقلانیت را فقط در مجموعه امور قابل اندازه‌گیری محدود کنیم.» (اردکانی، سنت و تجدد: ۳) زیرا نتایج پرداختن به امور محسوس و قابل اندازه‌گیری اگر حاصل توسعه و حاصل پیشرفت فرهنگی و علاقه به آزادی و تحمل قانون با میل باطنی نباشد، مدرنیته محسوب نمی‌شود.

عقلانیت، ورود در صحنه بی پایان دانستن و میل به دانستن است. اگر عقلانیت تبعیت از عادت و سنت را ملتزم نمی‌شود، برای این است که دانش‌های جدید را پیگیری کند و هر واقعه جدید را در قالب مفاهیم کهنه ننگاند. به این ترتیب اصل اساسی آزادی چنین توصیه می‌کند که «جرأت دانستن داشته باشد.» (سروش، ۱۳۷۰: ۱۳۵-۱۳۴)

نوگرایی، توسعه و پیشرفت بر مبنای تعقل، عبارت از استدلال قوی انسانی و حل مسایل و تفسیر حوادث جهان بر طبق قوانین حاکم بر این عالم واقعی و استفاده از

امکانات این جهان می‌باشد. استمداد از قوای مافوق طبیعی و خارج از این جهان که غیر قابل کنترل و اندازه‌گیری هستند، میان پارانتر قرار داده شده‌اند. «از آنجایی که مافوق طبیعی از اصول عقلانی فاصله می‌گیرد و با اعمال این جهانی سنجیده نمی‌شود، بنابراین، چنین ایمانی به آسانی تحکمی بودن مبارزه را برای کسب قدرت، پنهان خواهد کرد، و در این صورت طبق گفته مشهور اسپینوزا این ایمان «تنها در خدمت ساده‌لوحی و پیشداوری» قرار خواهد گرفت.» (Barash, 1995: p97؛ وثیق، ۱۳۸۴: ۲۵)

این طرز تفکر، یعنی جدایی امور عالم از قوای مافوق بشری و رمزی به سکولاریسم منتهی و دنیا محلّ حاکمیت علوم تجربی می‌گردد. اگر در ساحت سیاست، ادعا بر این باشد که امور اجتماعی و حکومتی نیز تنها به کمک عقل انسانی و تاریخ اداره شود، در این صورت حکومت لائیک نامیده می‌شود؛ یعنی اداره امور کشوری و لشکری بر طبق علوم تجربی و استدلالی که حاصل ذکاوت و هوشیاری خود انسان است. دلیل طرفداران این نوع اندیشیدن این است که تفسیر عالم با اسطوره و رمزهای گوناگون مسئله را تاریک‌تر می‌نماید؛ ولی تکیه بر عقل و کشف قوانین عالم به کمک علوم تجربی موجب روشنگری و آشکار نمودن امور سرّی جهان می‌شود. بدین جهت اعصاری را که انسان مصمم شده، حواس خود را برای شناخت عالم خارج به کار اندازد و به مدد تعقل به اخذ نتایج از آنها بپردازد «عصر نور» یا «عصر روشنگری» نامیده‌اند. این روش در ساحت تعلیم و تربیت بدین نحو تحقق یافته که انسان از خیالات تاریک و امیدواری به رمز و اسطوره خود را خلاص می‌نماید و مسئولیت اداره زندگی و ساختن سرنوشت خود را به عهده تلاش‌های عقلانی و تجربی خود قرار می‌دهد. همین تحوّل، اساس تلاش بیشتر انسانها قرار گرفته و مایه نجات او از خیال‌پردازی‌های غیرمفید شده است.

بدین ترتیب مسئله کشفیات جدید علمی، نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند که نتیجه اعتماد به توانایی‌های انسان در حل مسایل است. از طرف دیگر آرا و دیدگاه‌های تازه و البته مستدل و مبتنی بر تعقل دانشمندان، هر کدام مسرت و شادی خاصی در محافل علما ایجاد می‌کند زیرا هر کشفی دلیل بر امکان کشف دیگری محسوب می‌شود، و خروج از سنت متداول و سیر به سوی تازگی‌ها را میسر می‌سازد. همه این احوال در نتیجه آگاهی تاریخی و تصمیم و انتخاب راهی تازه فراهم می‌شود. بدین جهت «دالامبر سده هیجدهم را قرن فلسفی می‌نامد». تغییر نگرش و فلسفه مردم سبب توجه به روش‌های تحقیق علوم طبیعی گردید، بدین جهت این قرن را قرن علوم طبیعی نیز خوانده‌اند. (کاسیرر، ۱۳۷۱: ۱۰۴)

مدرنیته و عصر روشنگری به خود مختاری فردی منتهی شده است؛ ولی افراد متوجه بودند که در سپهر یک پیمان اجتماعی زندگی می‌کنند. بدین ترتیب «هر یک از ما وجود خویش و تمامی قدرت خود را تحت رهبری عالی اراده عمومی به شراکت می‌گذاریم، و در قابلیت حقوق یکپارچگی خود، هر عضوی را همچون جزء لاینفک کل می‌پذیریم» (گلدمن، ۱۳۶۶: ۶۵)

اگر مدرنیته در غرب منجر به دگرگونی روح انسان و حتی ماهیت انسانی گردید، این امر حاصل یک سیر تاریخی و عدم کارآیی سنت‌های حاکم، به دست آمده است که با تردید و تزلزل فکری صاحبان آن‌ها همراه نیست؛ بلکه ایمان تازه‌ای به توانایی انسان می‌باشد. بدین ترتیب «با ابداع اندیشه‌های نو علمی و فلسفی، خواسته‌های جدید سیاسی و اجتماعی و تغییر معیارهای زیبایی شناسی (اخلاق و منطق) نیز احساس می‌شود. زمان نو، همواره با انرژی و خودآگاهی بیشتری هنر و تعلیم و تربیت نو می‌طلبد». (کاسیرر، ۱۳۷۱: ۳۹۸)

در عصر نور، انسان موجودی منفعل نبود که در تحت الزامات طبیعت زندگی کند و تسلیم پیش‌آمدهای نامطلوب و حتی مطلوب باشد، بلکه او خالق تصاویر جدید از

طبیعت بود. انسان با قبول روش‌های تحقیق علمی نیوتونی، خود را از بند خیالات واهی و تفاسیر اسطوره‌ای دور کرد. «در فلسفه روشن‌اندیشی، سه مقوله عقل، طبیعت و پیشرفت همواره مد نظر بوده‌اند» (کاسیرر، ۱۳۷۲: ۱۵)

مراد از عقل، بررسی امور عالم و زندگی بر طبق موازین بحث و استدلال بود که از تجارب حاصله تبعیت می‌نمود، و مراد از طبیعت، شناخت و درک قوانین حاکم بر آن بود. این قوانین به واسطه عقل کشف می‌شد که اعتقاد خود را به حل مسایل به صورت اسطوره‌ای از دست داده بود و می‌خواست از خود طبیعت به مدد همان استدلال و تجربه، امکانات تازه‌ای برای حل مشکلات بیابد. اعتقاد بر این بود که طبیعت از قوانین خاص پیروی می‌کند و حل مسایل آن هم فقط با شناخت این قوانین میسر می‌شود و عقل انسانی جز همین شناخت نیست (همان: ۱۴-۱۵)

تغییر ساختار اجتماعی چه با اصلاح تدریجی باشد و چه با انقلاب، در هر حال با اراده و اقدام انسان صورت می‌گیرد. به این دلیل در مواقعی که ضرورت تغییر پیش می‌آید، این پرسش که «چه باید کرد؟» به صورت عادی مطرح می‌شود ... روشن‌اندیشان چنین احساس کردند که پاسخ‌های بسیار روشنی برای این پرسش دارند؛ یعنی دست برداشتن از خرافات و تعصبات کهن و معتقدات بی‌پایه، بهره گرفتن از نتایج علوم طبیعی است که پرتو آن، صحنه طبیعت را روشن کرده است. (همان: ۱۴)

«به این ترتیب فلسفه روشن‌اندیشی در درجه اول، عبارت بود از نوعی ارزیابی تازه، اولاً از مقام و منزلت انسانی در این جهان، ثانیاً از مقدرات انسان برای سامان دادن به زندگی و پایان دادن به وضع پریشانی که انسان قرن‌ها دچارش بوده است.» (همان: ۱۵)

نقش و تأثیر اعتقاد به خویشتن و تصویری که ما از خودمان، از عالم طبیعت و از دیگران می‌سازیم، در تعلیم و تربیت بسیار مهم است زیرا، حقیقت و واقعیت در نظر هر کسی همان تصاویری است که دارد. با توجه به این‌که در

سپهر تجدد، اعتقاد بر این است که مقدرات و امکانات فراوانی در اختیار انسانی قرار دارند که باید کشف و حتی خلق شوند، تعلیم و تربیت درصدد است تا ما از خویشتن تصویری بسازیم که مثبت باشد. توانایی تصویرسازی مثبت این است که از امکانات نامحدود و موقعیت خود، عوامل مفید، شادی‌بخش و ارتقا دهنده نسبت به خودمان کشف کنیم. چنین اعتقاد و توانایی‌ای که در متن زندگی به انسان توانایی و قدرت می‌بخشد به تقویت اعتماد به خویشتن نیز توفیق می‌یابد و کم‌کم این باور در انسان متمکن می‌شود که بشر در اداره امور خود و جهان تواناست و می‌تواند از جهان بهره‌بردار و زندگی خود را مسرت‌بار کند. اگر دل‌بدان مایل گردد که به این قبیل مطالب پشتوانه دینی پیدا کنیم، می‌توانیم بگوییم در عالم اسلام نیز بر مفید بودن علم تأکید شده است. علم نباید حجاب یا حتی حجاب اکبر و مایه غرور و غفلت باشد «نعوذ بالله من علم لا ینفع». (سروش، ۱۳۶۱: ۱۱۴)

یادآوری می‌کنیم که اگر کسی ادعا کند ماهیت تجدد، روگردانی از ماوراء طبیعت و عنایت کامل به این جهان است، چنین ادعایی پا در هوا خواهد بود. زیرا بسیاری هستند که فقط به این دنیا توجه دارند و جز نفع و درآمد، مطلوبی ندارند و چنان در عوالم این جهان غوطه‌ورند که اخلاق و دیانت را هم وسیله التذاذ از نعمات این جهانی قرار داده‌اند تا با تمسک حیل‌گرانه به اصول اخلاق و دین، نفع بیشتری از این جهان ببرند. بنابراین صرف روگردانی از عوالم مابعدالطبیعه و روی آوردن به این جهان، مدرنیته محسوب نمی‌شود. زیرا مدرنیته چنانکه قبلاً مطرح کردیم حاصل یک تفکر تاریخی است که انسان روش‌های متداول را برای حل مسایل و مشکلات جهان و زندگی، مفید ندیده است. این آگاهی امری تاریخی و توأم با باور است نه یک امر زودگذر. «پس هر کس به دنیا رو کند و از آخرت رو بگرداند قهراً و ضرورتاً نمی‌تواند به عالم، نظم و سامان بدهد. مسلماً غرب به دنیا و به بشر و به آرزوهای او توجه خاص کرده و با تلقی خاص راه خود را پیموده است. اما پدید آمدن تلقی خاص نسبت به عالم

و بشر، و مبدأ عالم را کاری ساده و کوچک نباید گرفت و آن را با دنیاخواهی و بی‌اعتقادی به آخرت که هیچ هنری نیست و هر جامعی می‌تواند دنیا طلب و بی‌اعتقاد به مبدأ باشد اشتباه کرد». (داوری اردکانی، راه دشوار تجدد: ۱۴)

نتیجه

اولین شرط ظهور مدرنیته در تعلیم و تربیت، این باور انسانی است که او در جهان زندگی می‌کند که امکان دارد در کیفیت وقوع حوادث دخالت کند و حوادث جهان را بنابر میل خود و به خاطر رفاه و آسایش و لذت بردن از زندگی تغییر دهد. پیدایش این فکر یک حواله تاریخی است. زیرا انسان باید تمام راه‌های ممکن را به دقت مورد آزمایش قرار دهد و سپس ایمان تازه در دل او ظهور کند. بنابراین دیدن ظواهر، تجدد و تقلید از آنها بدون پشتوانه فلسفی و تکیه‌گاه عقلانی میسر نیست. در واقع اصحاب مدرنیته به مرور ایام و در سیر تاریخی ملاحظه کرده‌اند که در دوره‌ای از تاریخ بشر، تمام مسایل به مدد اسطوره و افسانه حل و فصل شده‌اند؛ سپس عصر فلاسفه یونان پیش آمده و عقلانیت اولیه با ظهور فلاسفه ایونی و یونانی مطرح شده و در فلسفه افلاطون و ارسطو به اوج خود رسیده است. به قول نیچه «ملل دیگر به مردان مقدس خود توجه داشتند؛ اما یونانیان به پروراندن خردمندان همت گماشتند». (نیچه، ۱۳۵۴: ۳۵)

اما پیدایش دیانت مسیح و گسترش آن در اروپا، کم‌کم جای فلسفه را گرفت و مردم، نجات و خوشبختی خود را از طریق دیانت خواستار شدند. اما زندانی کردن دین در قیمومیت کلیساها و مانع شدن از راز و نیاز فردی با خداوند، مسیر دیانت مسیح را به خودکامگی عده‌ای سوق داد.

علت ظهور مجدد عقل‌گرایی و عقلانیت، این بوده که مردم می‌خواستند با روگردانی از راه‌های قبلی، چاره‌ای برای دردهای خود پیدا کنند. در واقع به این نتیجه

رسیده بودند که انسان جز خود، دادرسی برای خود ندارد؛ زیرا دیانت مسیح نیز خدا را در دست کشیشان به شکل و شمایلی تبدیل کرده بود که خداوند از دل و ایمان مردم رانده شده بود.

به هر حال، یکی از صفات اصلی عقلانیت و تجدد، پایان‌ناپذیری آن است؛ یعنی تحول، یک امر نهایی نیست و انسان دائماً در حال دگرگونی است. تکنولوژی که حاصل عقلانیت و مدرنیته است هر روز چیزهای تازه‌ای برای استفاده انسان به وجود می‌آورد. حالت روانی‌ای که تجدد مطرح نمود این بود که انسان دائماً در معرض تغییرات قرار خواهد گرفت و خود را به مدد تعلیم و تربیت باید برای این تحول آماده کند؛ ولی این آمادگی به زودی فراهم نمی‌شود. همچنین ممکن است این تحولات دائمی احوالی چون جنگ‌های بین‌المللی و نگرانی‌های ممتد به وجود آورد، زیرا انسان پشتوانه همه پیشرفت‌ها را به خود نسبت داده و بلایایی نیز با این پیشرفت‌ها به وجود آورده است. در نتیجه او خودش را در جهان بی پناه و بدون پشتیبان یافته است. به عبارت دیگر انسان با ترک عالم ماوراء طبیعت، در عالم طبیعت زندانی شده است. اکنون نوعی رجوع مجدد به متافیزیک مطمئن، نیاز اصلی انسانیت شده و مسئله پست مدرنیته مطرح شده است. این امر مسلم است، آزادی، رفاه، علم، صنعت، کسب قدرت اقتصادی، تسلط بر طبیعت، رفع بیماری‌های انسانی، ساختن جاده‌های عریض و طویل، داشتن اتومبیل و ساختمان‌های زیبا، استراحت و تفریح، احترام به شخصیت انسانی و بالاخره نظم و امنیت را می‌خواهیم، اینها همه، آثار تجدد هستند. اما تنها خواستن بدون علم و آگاهی در جا زدن است. با این حال ممکن است انسان به صورت تصنعی ادای تجدد داشته باشد و سرور کاذبی نیز از این تحول ظاهری احساس نموده و نشان دهد. ولی تجدد یک اعتقاد درونی است که به مرور ایام به صورت باور درونی درآمده است و از علایم ظهور آن این است انسان به خودباوری رسیده باشد.

همچنین پول و ثروت زیاد داشتن و مصرف افراطی نیز تجدد نیست. متجدد کسی است که باور کرده است برای مشکلات خود راه‌حلی در این جهان امکانات پیدا می‌شود. عالم را تابع قوانین خاص می‌داند که می‌توان آنها را شناخت و تحت تسلط خود درآورد. آزادی همانا عبارت از آشنایی با آن قوانین و تبعیت از آنهاست. تلاش اصحاب تجدد بر این است که با شناخت قوانین طبیعت برای خود سرور و شادمانی فراهم آورند. در این میان تعلیم و تربیت نیز هدفی جز توجه به امکانات، شناختن قوانین حاکم بر احوال انسانی ندارد که دائماً دگرگون می‌شوند، و بالاخره قصد تعلیم و تربیت هدایت متعلمین به سوی خودباوری و اعتماد به نفس است، تا خود حاکم بر سرنوشت خود باشند. به نظر من تجدد یک امر ضروری است، ولی بدون مابعدالطبیعه مطمئن و بدون اعتقاد به وجود خدا، انسان مضطرب و بی‌پناه در جهان رها می‌شود. تنها با استفاده از هنر و زیبایی و اعتقاد به خدای مهربان به عنوان متافیزیک مطمئن، تجدد به مرحله کامل‌تر بعدی سیر خواهد کرد. برای اینکه دانشجویان از مزایای تعقل و خودباوری بهره‌مند شوند، لازم است همواره در معرض سؤالاتی قرار بگیرند که پاسخ آنها، حتی به صورت موقتی، به حل مشکلات آنها کمک کند. به عبارت دیگر ضرورت دارد که دانش‌آموزان و دانشجویان با فعالیتهای خود، به این نتیجه برسند که آنها نیز می‌توانند کارهای ارزشمندی انجام دهند. بنابراین، بهترین راه تعلیم و تربیت، فعال و هدفمند نگاه داشتن متعلمین است، که هم از لحاظ ذهنی و هم از لحاظ بدنی و کسب مهارت در تلاش دایم باشند. بدین ترتیب ایمان به عقلانیت و استنباط و اظهارنظر در وجود آنها متمکن می‌شود.

البته حصول یک جهان بینی عقلانی با این مطالب تحقق نمی‌پذیرد؛ اما طرح این مطالب اگر علاقه‌مندی دانش‌آموزان و دانشجویان را به مطالعه، تفکر، اظهارنظر و خودباوری موجب شود خود بهترین مقدمه خواهد بود تا آنها با ایمان باطنی راه‌های

بدون نتیجه مطلوب را کم‌کم ترک کنند. آنچه مهم است آغاز حرکت منسجم و معنی‌دار می‌باشد.

در خاتمه یادآوری این نکته نیز ضروری است که هدف از طرح مسئله مدرنیته دفاع از نظریه‌ای مستبدانه و مطلق‌گرای عقل نمی‌باشد که بگوییم عقل و تفکر و روش استدلال قیاسی تنها راه نجات انسانی است. ما توجه داریم که عقلانیت محض خارج از کجروی و اشکال نمی‌باشد. برای مثال استعمار و استثمار و جنگ‌های بین‌المللی و نوعی نژادپرستی و انانیت افراد و فراموش دیگری و ... حاصل همین عقلانیت مطلق بوده است و این ادعا که هر چیزی که با معیار عقل مطابقت نداشته خالی از اعتبار است، غفلت از ساحت‌های دیگر انسانی از جمله ساحت هنر، دیانت و عرفان است. چنین عقلی حتی در جریان فکری غرب نیز مورد انتقاد قرار گرفته و به ظهور پست مدرنیته منتهی شده است. بنابر این در عین اینکه مبانی و اصول عقلانی را باید در کارها مد نظر داشت، آن اصول را باید منصفانه و به دقت به کار بست و از فطرت عقلانیت محض نیز نباید دچار غفلت شد. مثلاً باید در ساحت علوم انسانی متوجه باشیم که برخلاف علوم فیزیک و شیمی علل معین نتایج معین به بار نمی‌آورند. به قول هانری برگسون: «در موجود زنده، علت‌های واحد مبدأ و خود معلول‌های واحد نمی‌توانند باشند.» به تعبیر سعدی «فحش از دهن تو طبییات است».

طرفداری از عقلانیت و استنباط منصفانه و با توجه به موقعیتهای خاص، همان عقلی است که موجب ابداع و خلاقیت انسانی است. دفاع از عقل از طرف اکثریت فلاسفه و دانشمندان از این بابت است، مراد فردوسی نیز در اشعار نغز و دلنشین زیر در واقع تحسین خلاقیت و انکشاف است.

خرد رهنمای و خرد دلگشای	خرد دست‌گیرد به هر دو سرای
از او شادمانی و زو مردمی است	از ویت فزونی و زویت کمی است
کسی کوندارد خرد را ز پیش	دلش گردد از کرده خویش ریش

از اویی به هر دو سرای ارجمند گسسته خرد پای دارد به بند
 خرد چشم جان است چون بگری تو بی چشم جانان جهان نسپری
 همیشه خرد را تو دستور دار بدو جانت از ناسزا دور دار

باری، اگر عقل از طرف عرفای اسلامی مورد مذمت و انتقاد قرار گرفته بدین جهت بوده که گاهی عقلا به عقل و استنباط خود بر اطلاق نگریسته‌اند و آن را تنها استعداد قادر به حلّ مسایل انسانی و مابعدالطبیعی دانسته‌اند. چنین عقلی که ادعای حل تمام مسایل را برعهده گرفته، در حقیقت خرد جاهل است و راه ایمانیان و عاشقان را بی‌ارزش تلقی کرده و از چشم جان و شهود بی‌خبر مانده است.

چند چند از حکمت یونانیان حکمت ایمانیان را هم بدان

بنابر این وقتی گفته شده :

زین خرد جاهل همی باید شدن دست در دیوانگی باید زدن
 آزمودم عقل دور اندیش را بعد از این دیوانه سازم خویش را

مراد آن خردی است که چشم خود را نسبت به ساحت‌های دیگر شناخت انسانی بسته است. این مذمت خاص عقل پر مدعا نیست؛ هر علمی که به خود مطلق‌بینی دچار شود، در واقع مستحق سرزنش خواهد بود؛ زیرا دایره نگرش انسان را در محدوده تنگ و در چنبر ضنک گرفتار می‌سازد. چنین احوالی را می‌توان شبیه حال کسی دانست که به یکی از حواس خود ارجمندی خاصی قایل شود و خود را از آثار داده‌های حواس دیگر محروم سازد.

منابع

- الهی اردبیلی (۱۳۷۱) شرح گلشن راز، مقدمه با تصحیح و تعلیقات محمدرضا خالقی، عفت کرباسی، ج ۱، نشر مرکز دانشگاهی.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۴) سنت و تجدد، تهران: نشر ساقی.
- (۱۳۸۴) راه دشوار تجدد، تهران: انتشارات ساقی.
- راجر اسکرتن (۱۳۷۶) اسپیی نوزا، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: انتشارات طرح نو.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۶۱) علم چیست؟ فلسفه چیست؟ تهران: انتشارات پیام آزادی.
- (۱۳۷۰) رازدانی روشنفکری و دینداری، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی صراط.
- سعدی. بوستان .
- شارل بودلر (۱۳۴۱) ملال پاریس و برگزیده‌ای از حکمای بدی، مترجم دکتر محمدعلی ندوشن، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر.
- قهرمانی، فرشید (۱۳۸۱) این نیز بگذرد ... مجموعه‌ای از سخنان و تعالیم اوشو، عارف معاصر هندی، تهران: انتشارات آویزه.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۱۷) سیر حکمت در اروپا، ج ۱، تهران: انتشارات صفی علیشاه.
- فولکیه، پل (۱۳۴۷) فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه، ترجمه دکتر یحیی مهدوی، تهران: انتشارات دانشگاه.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۷۱) فلسفه روشنگری، ترجمه یدالله توفیق، تهران: انتشارات نیلوفر.

- (۱۳۷۲) فلسفه روشن‌اندیشی، ترجمه نجف دریابندی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- گلدمن، لوئیس (۱۳۶۶) فلسفه روشنگری، بورژوازی مسیحی، ترجمه منصور - شیوا کاویانی، تهران: نشر نقره.
- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم
- نویسندگان (۱۳۷۹) مدرنیته و مدرنیسم، ترجمه و تدوین حسینعلی نوذری، تهران: انتشارات نقش جهان.
- نیچه، فردریک (۱۳۵۴) حکمت در دوران شکوفائی فکر یونانیان، ترجمه کامبیز گوتن، تهران: انتشارات بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- وثیق، شیدا (۱۳۸۴) لائیسیته چیست؟ تهران: نشر اختران.

Jeffery Andrew Barash (1995) *Temps de L'Etre, Temps de L'histoire*, PUF, Paris.